

بفریفت و مختصر شدند و در سائل در میان آمد و پذیرد و بستران
 صلحی دست داد مقرر شد آنکه امیر مبارزالدین بشیر از آید و خانزاده بدیع
 الجسمال و فرزند کوچک او سلطان بایزید بدو دهند و ملازمارت
 خاصه او بقرار ملازم باشند و سکه و خطبه و امور حکومت و
 سلطنت با سیم و صواب دیدن او باشد بدین قرار بشیر از آمد بعد از دو
 سه ماه با جماعتی اتفاق کرد که چون شاه شجاع بدیدن پذیرد و او را بگیرد
 و قتل کند یکی از میان این طایفه آن حکایت را بسمع شاه شجاع رسانید
 حکم شد که آن مقنن را بقتل او زند و امیر مبارزالدین را بقلعه
 تبر که در کرمسیر فارس است بنزد بر موجب فرموده بقدیم رسانیدند
 بعد از مدتی امیر مبارزالدین در قلعه رنجور شد و مرض متهم در کشت
 چون هوای آنجا کرم بود فرمان شد که او را بقلعه بریزند در راه
 او را خورد بیع اول سینه خمس و ستیز و سیمانه ازین سرای سپنج
 و منزل عناور پنج به ریاض انز و حدائق قدس خرامید و مرقد او به
 مید بردند و در مدرسه مظفریه مدفون شدند **پند**
 دوام ملک و بقای قدیم را کس نیست خدا بر است بقای قدیم و ملک دوام
 مدتی عشر شصت و پنج سال حکومتش چهل سال بیست و دو سال
 در بزد و سبزه سال در کرممان و پنج سال در ممالک عراق و پارس
جلال الدین شاه شجاع بن بن محمد بن مظفر بن منصور بن
 الحاکم خیروی صاحب شوکت و جهانداری عالی همت و شهرت باری

قوی تَحَوُّتِ بَفِيضَانِ اَنْوَارِ عِلْمٍ وَ لِعَانَ اَطْوَارِ اَشْرِفِ مَعْرُوفٍ وَمَكْرَمِ شَاهِي
 عَاقِلِ دَاهِي دَا اَنَا سُلْطَانِي عَادِلٍ لِحَسَنَةِ سَيِّمَا دَرَسِي هَفْتِ سَالِكِي اِنْدِي
 تَعْلَمُ فَرْمُودَ وَ دَرَسَنَه اَشِي وَ اَرَبِي نَكْبَه سَالِكِي سَيِّدِ اَز حِفْظِ
 كَلَامِ اللّٰهِ فَا رَغُ شُدَّ وَ بَفِيضَاتِلِ عِلْمِي اَشْتِغَالَ تُوذُ وَ دَرِ عِلُومٍ وَ مَعَارِجِ
 بَدَجَه اَكْبَرِي سَيِّدِ كِه هَمَوَارَه فُضْلًا وَ عِلْمًا دَر مَجْلِسِ رَفِيعِ شَرْحِ حَاضِرِ
 ي شُدْنَدَ وَ اَز لَطَائِفِ خَاطِرِ خَطِيرِ شَرِهَنْ مَنْدِي كَشْتَنَدَ وَ قَوْتِ
 حَافِظَه اَشْرِفِ بَدَجَه بُوذُ كِه هَشْتِ بَيْتِ عَرَبِي نَكْبَه يَادِي كَرْتِ وَ نَظْمِ
 وَ نَشْرِ نَازِي وَ فَا رَسِي وَ مَكْتُوبَاتِ وَ دَسَائِلِ اُوذُ رَطَفِ عِرَاقِ شَهْرُ تُوذِ اَرِغِ
 وَ عِلْمَايِ عَصْرِ وَ فُضْلَايِ دَهْرِ اَدْرَانِ شَرْوَحِ اسْتِ هَمَوَارَه مَتِ يَادِ شَاهَا
 دَرِ تَهْظِيرِ سَادَاتِ نَامِدَارِ وَ بِنَوَاحِ اَعَالِي مِقْدَارِ وَ عَدَلِ كُسْتَرِي وَ رَعِيَّتِ
 يَرُودِي مَوْ قَوْتِ وَ مَضْرُوفِ بُوذِي اَزَا شَعَارِ عَرَبِي وَ فَا رَسِي عَدَلِ شَرِ وَ
 كَلِمَاتِ فَصِيحِ خَرَلِشْدَرِ بِنِ مَخْتَصَرِ شَهْرَه ذِكْرِ مِيرُودِ نَابِرِ رُفْطِ وَ فُضْلِ هُنْدِ
 وَ دِي وَ مَعْرُوفِ كَمَالِ وَ دَانِشُورِي اُوذُ لِبَلِي اَبَشْدِ شَعْرِ
 اِنَّ الْمَفَاخِرَ فِي الدُّنْيَا مُشَقَّةٌ وَمَا جَمَعَهُنَّ مِرْوَدُ الدَّهْرِ فِي نَفْسٍ
 مِنْ الْمَلُوكِ وَ اَهْلِ الْاَرْضِ قَاطِبَةً كَذَا حَوَّثَهَا سُونُ السَّفَرِ وَ الْاَلَاثِ
 لَحْنَهَا وَ مَجْدِ اللّٰهِ مَجْمُوعٌ اِيْمَانُهَا عِنْدَ نَافِي اِحْسَنِ الصُّوَرِ
 لَنْ حَسَنَتِ الْاَيَّامِ بِالْجَمْعِ شَمَلْنَا فُجُوزِي لَنَا زَعْمَا لَهَا بِرَسَائِلِ
 وَ لَا تَحْسَبْنِي رَيْبَ الزَّمَانِ مَخْلُودًا فَانِي رَجَوْتُ اللّٰهَ الْاَلْفَ وَ سَائِلِ
 وَ مَا طَوَعْتِ نَفْسِي رِعَايَةَ نَهْيِي وَ لَكِنَّا هَاجَتِ بِنِكَ الشَّمَائِلِ

علماء

فرادفای فاعت بکسترا نمر که جز نشین سپهر غنیمت در
 مای میت خود را ز بهر مرداری بگر کنان زمانه چرا کم همسر
 درون کشور غزلت جوختگاه منست کلاه عزت با او مرا بود آفیس
 بلاد مسرور و معتبت بدست آمد که بر همان بریم زد بنا که بود اسکنده
 بیک توجه مردانه بر منم جای که مرغ و هم در اینجا بکنند سهر
 مدار ملک سعادت کسی نیاید راه مگر یاری تو فین و کج نیک احس
 افعال بدیم رخلوینهان میکن و اندک حمان بدلم آسان میکن
 امروز خوشم بدار و فردا با من انحر از کرم نومی بر آں مبل
 چون بشت اندا آورد ماهی سیرتغی رز نه پهلوی لیز
 ناشود نام دلیری که مدام میل خاطر همی رود سو بشت آری سنانا
 و منشآت و ایات و اشعار او مشغول می شوم این مختصر مظلوم میگردد
 نموداری اظهار کرده با وجود این علوم و معارف و خص و ایستاق و اوج
 سواری و بره کرای و سلاح سواری از بهلوار محمد حب جمع فرمود بود
 الفصه جون حمار بالیز این ممالک بوجود او مسرف شد از نصیب
 بشپانی نما و حاصل آمد اما کار از دست رفته بود فایده عمدا در
 عراق بجه و آن قوه نام زد شاه محمود شد و کرم من با سیم سلطان
 احمد نهم بپر رفت و درایت بخواه قوام الدین محمد صاحب تبار
 زاد و در عرق محترم سینه سینه و سینه جنت انشام معصاه او بجان
 و جرم ما بحایب جبرفت متوجه شد چون امرای هزاره خیر یافتند

ملاحظه
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۰۰/۰۰

بطرف سوجان رفتند و در آن نزل مختص شدند عساکر بظاهر
 سوجان نزل کردند هر چند بغایت گرم بودند بر جز توقفت نبود در
 مبادی حال شاه سلطان جمعی از نوکران خود بقرا ولی فرستاد و سینه
 کس کشته شدند شاه شجاع در غضب رفت و سوار شد دشمنان
 بجنگ و قبال پیش آمدند حرب سخت اتفاق افتاد در زمان او غایبان منزه
 گشته و بسیار کس از ایشان بقتل آمدند و اخوی ای کجه از امرای نوری
 که بوفاداری مشهور بود خواست نابقیه ایشانرا نصیحت کند بعد
 از اسجانه متوجه شد قطعا قبول کردند مدت یکماه برین آمد لشکر
 از ظاهر سوجان مر حله دیگر نشینند او غایبان با جمعی کثیر بیرون
 آمدند و کوه را به بیادگان محکم کردند دل بر مرگ نهادند در وقتانله
 کوششی سخت نمودند و پیش شاه شجاع شکست خفیه شاهی
 خود بمیدان تاخت و بان لشکر که مانده بود خوب درآمد دشمنان
 بفریب براند و بکوه براند روز دیگر جمع بیرون آمدند و تا نماز شام جنگ
 کردند و دیگر بار برفتند چون دیدند که فائده نمیدهند روز دیگر
 علی الصبح زبان بضرع بگشودند و اخوی ای کجه را بطلبیدند و دو کس را
 مصاحب او پیش شاه شجاع فرستادند ایشانرا بنواز شر و استیالت و
 مواعید شاهانه باز کرد ایندیگر آن بخا دیل باز سیر طغیان و تمرّد
 شدند امرای و لشکر بان و اعراب النماز بنا را جاع اعنام و اموال ایشان
 کردند و حصت حاصل شد بنیاد کردند و از هر طرف غنائم و جزیه

بدست یاقاد و بزخم شمشیر ابدار دمار از ایشان برمی آوردند چون
 عصاة دانستند که کار از دست رفته خواجه شمس الدین محمد زاهد که
 از دهاه عصر بود شفاعت پیش آمد و نوشت بحجاب شیخ الاسلام
 شیخ صدرالدین عبدالعزیز که از خوانواده برهان الاقطاب شیخ شهاب
 الملک والدین تونیسته رحمه الله علیه بود نمود خلاصه تحت آنکه این طایفه
 از سیاست مبارزینیک خائف بودند اگر حضرت شاه قلم عضوین جرأت
 ایشان کشد بطوع و رغبت کمر بندگی بر میان جازندند شاه شجاع القامیس
 ایشان را مبدول داشت و خواجه شمس الدین محمد شادمان بازگشت بعد از آن
 امر او در سر و کدخدایان مدکاه آمدند و انواع عوطف مخصوص
 شدند و شاه شجاع مراجعت نمود و پیشتر از نزول اقاد جندکاه مجاری
 نمود بر وفود الحوای کدران بود تا جمعی شیاطین مشرب عیش برادران
 جهب مال ابرق تغییر کردند هر چند ضاح شفقانه تقدیم
 می افاد کارگر نمی آمد تا عاقبت مولانا معین الدین بزدری بفرستادند تا
 آن عهد نامه مجد بخطوط اکابر ولی شده اما مفید آن در کار بودند تا
 عهد تغییر کردند و شاه محمود ناخن کرد و بزرگ را بکرفت و در تصرف
 آورد و خواجه به الدین قورچی را بجا بنشاند و خود با صیفها رفت
ذکر فرستادن شاه بجی پسر در بزمه شاه بجی در قلعه
 فهند مجوس بود تا جمعی را بخود منفق گردانید و کونوال را بکرفت و در
 قلعه محصر شد شاه شجاع لشکری محاصره قلعه بنشاند و مدتی

نود عاونه می افتاد تا عاقبت جمعی در میان آمدند مقرر بر آنکه شاه یحیی
 قلمه بسپارد و بطرف بزد رود شاه یحیی بتی بیت عم بزرگوار مخصوص
 شد و بنواز شجانه و کمر و طبل و علم مشرف گشته عازم بزد شد
 خواجه بهاء الدین بمقالت پیش آمد بعد از چند روز خواجه
 جاسویان شاه یحیی را با صد مرد از راه گارین شهر بزدند خواجه بهاء
 الدین معلوم کرد بگریخت و با صفهان رفت شاه یحیی خود در بزد متکین
 شد نقص عهد کرد و اما افساد می گریخت و حمله میکرد شاه شجاع
 را در بیابان ایاست پست مرا که در مطیعت و جریخ سازند
 چه عزم ز طعنه نابخرد از نازند بهیج و رطبه مرا پای در کلی برود
 نگاه داردم از حادثات دازند هزار جمع که بر هم زند باکی نیست
 از آنکه لطف خدا و ندهست باینه چون شاه یحیی بنیاد عصیان نهاد
 و دست نبرد از استیجیل بیرون آورد شاه شجاع بالشکری ابنه متوج
 بزد شد در ابرق خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار با لشکری
 محاصره بزد فرستاد و خود در ابرق توقفت نمود خواجه قوام الدین به
 بزد آمد آواز در اندون شهر در انداختند که خواجه عبدالرحمن
 کویانی که از ملازمان نزد یک وزیر بود مواضع نهاد که در
 شب وزیر را هلاک کند و بشهر آید این خبر به پیروز شهر رسید
 صدرا الدین اناری این سخن را بخواجه قوام الدین رسانید و بقصد
 او همان زمانه ای آنکه این قضیه را منحصر کند خواجه عبدالرحمن را

قتل کردند و محاصره را بجز بیشتر کردند کار بر اهل شهر شک شدند
 شاه بجزی سُل و دَسَائِل به ابرقون پیش عَم روانه کرد تا بتضرع و عجز
 و سَکَنَت و عَهود مجدد عُبَّار این رنجش را از آینه ضمیر شاه شجاع
 محو کرد آید و این فضل بالخریص خط اشرف قلبی فرمود **هذه**
 حقیقت آنکه در حضرت افریدگار عروج سلطان و پیش خلافت مقرب است
 که آنج در جلیت و طبیعت این پند بود با آن فرزند بجای آورد بواسطه
 سوگندی که اشفاق قاده بعون الله تفسیر در مقسم به واقع نشود جز
 که لا تجعلوا عرضة لایمانکم صورتی آسان نیست و هر افرید که
 که با عالم انبیا کون ضمیر اندرون و پیرو کلمات ندارد فتح آن بدو متعلق
 و سوط کرد و درین کلمات همانا حران تصور توان کرد که الحق بلج
 جذیر هزار پیغمبر علیهم السلام درین معنی متفق اللفظ اند و نیز امین
 حضرت عزت میدانم که آنج در ضمیر آن فرزند باشد از نوع فعل
 رسد و روح خدق بر ادرم و آغام نکند ارد که خلاف طریقه مردی
 و مسلمانی کبیر موی ظاهر کرد چه در آن وقت که آن فرزند در قلعه
 فهند مجوس بود چند نوبت در خواب مشاهده افتاد که اشارتضا
 میفرمود و خلاص آن فرزند بدین وضع که در تصور هیچ افرید نمی آید
 از معاونت و تعلق روح آن دین دار پالک اعتقاد بود زینهار که آنج
 صلاح دین و دنیاوی خود بدان تعلق شناسند و نکند از بهر کیفیت که
 شروع و معقول تواند بود حقا که این اطباب اندوی شفقت پند

اللهم

مردی است که می نمایند و الا الثقاب حاطب نجهان و ما فیها هرگز
 نبوده و نیست **پدست** ترا گفتت ای روزگار بی حاصل
 که من ز مهر تو و کین تو ندانم بآلک من آن بیم که را فبال تو شورم خدم
 من آن بیم که زاد یار تو شورم عسناک به بر تو محروم تر و خشک از جبه می نازی
 توئی و قطره از آب شور و مستی خالت مرا سرایت که توت کلاه همت او
 نخواهد اسر الا ز اطللس افلاک شاه شجاع بدار الملک مراجعت نمود
 و مان شد که لشکر از در بیزد بر خیزد و وزیر بیدر بشهر آمد بعد از فصل
 دیگر بقصر زرد متوجه شد جهت آنکه شاه محمود مقدمه خالصت
 نهاده جماعتی بقصر وزیر ساعی شدند چه جا و وزیر اوج رفعت
 کرفته بود بقیح حال او میکردند تا محقو کشت که داعیه عدلی
 دارند عزیمت شیراز کرد و وزیر را بگرفت و مصادره کرد در منصب
 دی صدک سنه اربع و سبب و سببها نه بعد از تعذیب و شکنجه فرمود
 تا او را بکشند و وزارت بامیر کمال الدین رشیدی داد ذکر منافع
میان شاه شجاع و شاه محمود و وفای کردن میان حالش
شاه چون با فساد مفسدان میان برادران بنزاع و قتال انجامید
 لشکر غضب شاه شجاع افروخته شد بالسنکری ابوه متوجه اصغرمان
 گشت شاه محمود را طاقت مقاومت نبود در شهر متحصن گشت
 لشکر در بیرون شهر محاصره مشغول شدند بابت دو ماه محاصره بود
 و هر روز حربه سخت مرف بگوشاه محمود جمعی را از لشکران در

در کوه جبه باغها پنهان کرد و خود را جماعتی از دلبران بیروز آمدند
 آن روز شاه شجاع سوار شد شاه سلطان مقابلت بپشرفت در حمله
 اول لشکر شهر بهزیمت رفت شاه سلطان از عقب هنر میان نادر در ^{ان}
 بیامد شهر باز گشتند و مقابله گرم شد و لشکر که در کمین بودند
 از کمین گاه بیرون آمدند و از شهر بیرون گشته بسیار بیروز آمدند و لشکر
 شاه شجاع را در میان گرفتند امیر مبارز را در کوهت شاه سلطان گشته
 شد و شاه سلطان دستگیر کردند و شهر بزدند و بقستی که مانده بود
 هزار حمله جان بدیدند و بلشکر گاه آمدند همان روز شاه سلطان
 را بهمان شربت که با امیر مبارزالدین جشانید بود چشم او را تیر میل کشیدند
 مولا ناصد الدین عرفی این حال را در باعی ذکر کرده مدح امیر
مبارز الدین محمد مرابط کردست فلک چشم تیر میل کشید
 در ذات شریف تو جهان نقص ندید **انکس که بدان چشم تو آسیب رساند**
 او برهین مکه و تشدید **شاه شجاع را جز شکست خیز رسید**
 مراجعت بنار الملک شیراز نمود شاه محمود با سلطان او کبر تیر بیاید
 مواصلتی نهاد و از و معا صدت لشکر التماس کرد در نوبت دوم
 که شاه شجاع مولا نامعین الدین را با صغها ن فرستاد مقاربت
 نزول و عراق امیر مبارک شاه آینه از تیر بیاید و اعوا و افناد
 کرد و مرتبه رسید که هیچ سخن را بهر تیر بیاید که محل قبول ماند مع
 هدا چند التماس نمود و ملامت را بهر شاه شجاع رسانیدند و

مکرده

مبدول افتاد و یکی از ثواب راستو جبهه گردا ایند چون او بر رسید و خلافت
 ظاهر مشاهده نمود مراجعت نمود و اعلام کرد که تدبیرات مبارک شاه
 ایناع و امیر ساقی مؤثر افتاده و از طرف تبریز لشکری تمام نماطه در
 شاه محمود بگوشان رسیده اند مقدم ایشان امیر شیخ علی ایناع و امیر
 ساقی بهادر و مبارک شاه دولی و چند امیر بهادر در آنجا رسیدند و چون
 چندی بود و امرای امیر شیخ مثل امیر عیاش الدین مستور شول و امیر
 سلفر شاه نرکان و غیره به دارچند در این طائفه بظاهر اصفهان
 رسیدند و با شاه محمود ملاقات کردند و به اتفاق تهنیه جدال و قتال
 اشتغال نمودند و شاه بجای بلطائف ترعیب و تطمیع کردند و از
 راه بردند و در سینه خس و سبزی و سبزه از اصفهان برد آمدند
 شاه بجای در قصر نزد ایشان ملحق شدند خرابی واقع بشاه شجاع
 بالشکری ابو از شیراز بیرون آمد میمنه راه برادر کوچک سلطان
 احمد داد و میسر راه فرزند بزرگتر سلطان او بر و سه چهار
 منزل بیامدند شاه محمود با امرای بهداد یک منزل متاخر شدند شاه شجاع
 جهت مشوره با امرای جمع شدند سلطان احمد را در میان مشاورت
 راه ندادند و بخیب خاطر گشت و در شب به برادر بزرگتر شاه محمود
 ملحق شد لشکر روی بگریز نهادند و بر شاه محمود جمع شدند با وجود
 جنر شاه شجاع را بای از جای رفت بر عزم قالی مجد شدند مادر صحرای سیه
 جا به خانشا فرقی بر ملاقات افتاد و خرابی عجیب غریب روی نمود و

ناغاز

تا نماز شام چند نوبت منفرد میبشدند و باز مجتمع میگشتند و چند نوبت
 ایشان این لشکر را منفرد میگردند و این لشکر ایشان را ناست شدند
 و هر دو لشکر از مد یکجا شدند شاه شجاع اندیشه کرد که بآزاد شمنان
 از راه کید بشهر متوجه شوند هم در شب عنایت شهر کرد و لشیر از آمد
 لشکر شاه محمود نیز منفرد شد بودند چنانچه مرضی اعظم سید همام
 الدین نابا صفهان عنان باز نکشید و بسرا میر شیخ علی ابیاع ناکاشان
 و شاه نجفی تا یزد رای شاه محمود بران قرار گرفت که متوجه اصفهان
 شود در صباح بآمد از امیر شیخ علی از گوشه دیگر برسید و تقریر کرد که
 زمانی صبر باید کرد تا بداییم که حال آن لشکر چون شد است در حال
 سواری برسید و گفت که شاه شجاع در شب لشیران رفت ایشان هم آنجا
 توقف کردند و از اطراف سواران از عقب لشکر منفرد بفرستادند شاه
 شجاع بگروزد در سر بندامیر بنیشت و آن قلعه را یکی از امراسپرد او چون
 کار نیاز موده بود قلعه بخان را که به بیاده و لشکرها مقاومت
 مقاومت میتوان کرد ای حال چون لشکر مخالف برسید تسلیم کرد شاه
 شجاع چون بدار الملک رسید روزی توقف کرد و لشکر را آماده کرد
 و با انتقام پیروز رفت درین حالت شاه شجاع را در پای روی نمود باز
 کشت و لشیر از مراجعت نمود و از عزابت احوال آنکه دولت شاه بول
 نوکری نیک از آن خواجگه قوام الدین صاحب عیار بود چون واقعه
 او بدان انجامید که ذکر رفت دوسه روز دولت شاه محمود بود بعد از آن

اودا تربیت کرد درین حالت که آواز لشکر تیر نه بود او را بکرمان فرستاد
 که خزانه لشیر از او برد تا بترتیب لشکر صرف شود آن بحفاظت
 چون از شیراز جدا شد و بسیرجان رسید سلطان شیبلی در آنجا تیر کرد
 و با امیر سوره عتشر و عک کرده که در سیرجان لشکر می تمام آراسته
 کند و بانفاق سلطان شیبلی متوجه شیراز شوند و بمدد پدر رسند و در
 بد فرصت روز دیگر از خجست باطن چیزی چند در خاطر او بنشانند و چون
 هلال را که انا بک سلطان شیبلی بود بران داشت که عنایت
 سلطان ترا فتح کرد امیر سوره عتشر سواری چند با برادر خود امیر وفادار شیراز
 فرستاد و سلطان شیبلی بکرمان مراجعت کرد خود و لشگاه بکرمان
 آمد انا بک محمد که بزرگی از اکابر کرمان بود مواضعه کرد و حسیبی
 امرا و لشکریان که در کرمان بودند از راه بردند و امیر حاجی امیر
 آخر که والی کرمان بود از قبل شاه شجاع و خواجه بدرالدین
 هلال انا بک سلطان شیبلی را در باغ دیوان خانه کرمان طلب
 کرد بحیله آنکه حکمی از شیراز آمد چون ایشان امثال نمودند و حاضر
 شدند و الحال ایشانرا قتل کرد و سلطان شیبلی را در قلعه کوه
 محبوس کرد آید و چند روزی در میدان خالی کوی دولت می زد
 و دعوی شایعه و سروری میکرد پدین
 نه میروشه بود هر کوی که بند و کله دارد که میروشه کسی باشد که عالم را نیک دارد
 نیاید از کرمی که موی هم کرد آن نیاید از کله شاه که شاهین هم کله دارد

چون این خبر بشاه شجاع رسید نهایت واقعه صعب نمود که بعد از
 انتظار خرابی درمان این خبر رسید فرمود بدین
 هر کسی ندیر کاری میکند مارها کردیم با هم الوکیل در اثنای این
 حال شاه محمود بالشکر بر سید و در حومه سبز از نزول کرد هر یک توبت
 بخت مشغول می شدند دلبران از شهر نیز پیرو می آمدند و دار مردی
 نا آخر الاخر رای سران قرار گرفت که چون امیر سوز غنم ظاهر هوا مطیع
 است فرزند خود را سلطان اولی بجانب کرمان روانه کرد تا با بالشکر
 هزان با سبب اتصال دولت شاه کرمان روانه چون سلطان اولی رسید
 امیر سوز غنم بر حسب معهود تعظیم کرد با وجود آنکه برادر مادر
 سلطان بود علی الراسم ناخواهی کرمان بیامدند مع ذلك دلبری و
 جبر کسی خصم زیاده شد و در قوت و شوکت او افزود بی جمله
 چون مدت توقف شاه محمود بظاهر شیراز منتهی شد و زمان خاصه
 دراز کشید جمعی را کابری و ن رفتند و نهایت حکایت بدان است
 کرد که شاه محمود بیغام کرد که بواسطه امرای پیکانه که آن
 بعد دادند اند زمان اختیار از دست رفته اگر عالم شاه شجاع بعزیت
 ابرقوی بیرون رود و بیکجا در آنجا نباشد تا ازین جانب ندیر امرای
 غریب بوجهی بیکو کرده شود و مراجعت نمایند بعد از آن قاعده و
 رسم خادری ممد کرد و فنی سیوب و راستی در مملکت
 پیدا شود این سخن را با بمان و موافق بود که در ایند شاه شجاع بنا

اروزم

پیدا شد

بر نسیب حال رعایا خواست که بیرون آید در انشای از طائفه لشکر که
 ملازم قلعه فهند بودند و متعاقب با جمعی بندهای انقا و کزده
 و التجایحایب شاه محمود نمودند و متعاقب بلسکر بیرون پیوستند شاه
 شجاع چون بر مهاجرت جرم شد این دفعه به برادر نوشت مخطاشرف
 برادر اعزاز کرم فیروز جنگ محمود که انشاء الله فوق الظهور و عضد المین
 باشد ملامتات که نموده بود علیه الله که ما دام که درین مقام باشد
 باصعاف آن از فوق بفعل رسد تا تحقیقت داند که همانیم که بودیم و
 محبت باقیست نمیدانم که معاقبت سلسله اخوة راجیه افتاد که چنین
 از هم کسسته شد و جاذبه خون و رش راجیه بود که العرق ترع بیش
 اند که بدین نوع دست از کار باز داشت **بیت**

اگر چه دل یکی از جازمانس هنوز بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز آری
 خدای مصلحت کار بنده به داد شک نیست که نایب قلوب و ضمائر از
 جانی دیگرست تا ارادت وقت چگونه و کسی باشد ان شاء الله تعالی
 جان کند که فردا در پای قلعه فهند ملاقات شود و ملامتات
 آنچه موجه تواند بود و صلاح کلی در ضمن آن مندیج تواند مضایقه نمود
 الفیضه روز دیگر در پای قلعه فهند ملاقات دست و بران قرار داد
 که قلعه سربند امیر سلیم شاه شجاع کند تا از آن راه به ابرق رود شاه
 شجاع از شهر بیرون آمد چون از حومه شهر بگذشتند سلطان زوال العابدین
 بسر کویک شاه شجاع با والده او خانون عظمی که از خاندان سیادت

بود و امیر احتیاری الدین حسن قوری براه ستولستان افادند رای
 شاه شجاع افضای آن کرد که بر عهد مخالفان اعتماد شوان کرد از راه
 قصر زرد متوجه باند شد و صواب در آن بود چه تمام امر او سلاطین
 مثل سلطان احمد و شاه پچی و شیخ علی ابناغ و امیر مبارک کسناه و غیاث
 الدین شول و سلفر شاه ترکمان بکا ولی از عقب روان گشتند جز از
 راه مقرری عدول کردند ایشان بی مقصود مراجعت کردند چون شاه شجاع را
 در این فوق نزول افاد تمام امر او ملایمان را از آن حال انفعال بود خواجه
 جلال الدین نورانشاه که حکام را بجا بود و نشانده شاه شجاع از راه چالسیان
 استقبال کرد و نظم امور و مهمام با ایستاد رای بر آن قرار گرفت که بدفع
 ظلم و ولستاه که در کرمان بنیاد نهاد مشغول می باید شد در ماه
 اسفندار مذ سنه خمس و ستین و سبعمائه بالشکر بعد اصحاب
 بدو بیست ملک مانند دیوانه و ملک تاثیر و کوه آلت نهنگ آسب و تبر آفت بلیک
 در لبر از که از گردون بولک ریخ سیان ^{اینند} ریزدندی خو کجستکار بمنقار از زمین
 بعزم لشکر کرمان نهضت فرمود دولتشاه این خبر بدید با چهار
 هزار سوار آسنه ارسرا سنجکار از شهر بیرون آمد امیر محمود از امرای
 عرب بر سعید و این خبر را بشناه شجاع در سایدن ممان لحظه سوار شد و
 سوگند که ^{اینند} لا علی الله از شهر بایک متوجه سیرجان گشت دولتشاه
 از راه قریه اشتران به پیشگیری شاه شجاع آمد چون مسافت پیرت
 الفریقین نزدیک شد احرار روز بود شاه شجاع با این جماعت معدود

و بول افک

بر لشکر دشمن زدند به نهایت الهی لشکر پادشاه غالب آمد دولت شاه
 بهزمت روی بکرمان نهاد همه اموال و خجول بسیار بدست ابر سینه
 مرد افتاد بدست بگویی برد هدیه بگواز باز کرد بدی به بد کرد از
 روز دیگر متوجه کرمان شد چون بشاها با ذکر یک فرسخ شهرست
 برسید آن بدبخت همچنان در مقام ترمه بود در روزهای قلاع را بر آن
 دلبسته بود و با روی سر که در حدت دولت بجز و ظلم بنیاد
 نهاده بود و تمام دشت را داخل شهر فدییم کرد اینک بنفیس خود و اخوان
 محافظت نمود تا امیر رمضان احتاج را امر شد که لشهر رود و صفحه
 جزا را او را بصفح و عفران بسود چون او بشهر رسید دولت شاه خواند
 که بر کتی بزرگ از ارکان دولت قواعد من خود محکم گرداند التماس
 حضور خواجگه نور انسا کرد او بشهر آمد دولت شاه مذکور مشغول
 بر مطالب خود بوسببه آن و در مبارزه اند بر بعضی رسانید و اجوبه بر
 بر حسب از ادب او صادر شد روز دیگر دولت شاه با اعیان دولت
 از شهر بیرون آمد و بتشریف حاضر ملتبرگشت و در آنه در کرامت در
 گوش او کردند شاه شجاع جنگا و دیرینه فرود آمد چون شاه شجاع
 مکنت که یک هفته پیش در شهر بنیاستم عزیمت کرد سیر در پیش است
 شهر بخاز ترا ضبط می باید کرد دولت شاه را با و دی افتاد و از مر اسیر شو
 هیچ کم نمیکرد و کلید دروازه را تصرف باز نمیکداشت و
 کو تو لان قلعه را تغییر نمیکرد بلک با جمع که بودند متفق بستمشیر انتقام

این را در شهر بخاز کرد و بنام دولت شاه در دست
 در آن روز که در آنجا است و در آن روز
 در آن روز که در آنجا است و در آن روز
 در آن روز که در آنجا است و در آن روز

بگواز

لکذرا نیند هکذا زان امیر سور عتیش بانفاق سلطان اولیس بشرف
 بساط بوسی آمدند و بصنوف عواطف خسروانه مخصوص شد بعد از
 چند روز استجانه کرد که به هزاره رود و هزار سوار ترتیب کرده آمد
 لشکر بسیار چون هوا بجانب حوانه مائل شد شاه شجاع بمن مر
 تغیر شب از غصت فرمود چون همشیر نزول قباد امیر سور عتیش
 بر حسب مبعاد بالشکریان بر سیدد حاکم شبانکاره نیز در مرحله
 نیز بر استقبال کرد همچنین اشراف از اطراف متوجه شدند تا
 نیک منزلی شهر نزول قباد و شهنکارا با اطراف روانه کرد هر چند عارضه
 روی نموده بود که محفیه کوچ بمنازل میگردد با وجود این لشکر
 مخالف نیک مخوف بودند و مقرر جاز کرده بودند که چون
 شاه شجاع برسد ایشان عینت نمایند در اثنای این حال امرای او غانی
 و جرمانی اظهار مخالفت نموده فراز اختیار کردند و جنه ملک بولایت
 خود مراجعت نمودند چون با وجود مرض لشکر روی مخالفت آوردند
 نزلی تمام محال دیران راه یافت بجز مراجعت فایده نبود بدار الملک
 کرمان بازگشت و بنیاد کار بر توکل نهاد و الجا با اشراف
 و اطراف نکرد از مملکتی خراب بر آنکه تکلیفی درویشان کند لشکری
 جرارد و نوبت بر نشاند **در توجیه بکر مسی** چون جمع
 و استیصال سور عتیش متوجه کر سیر شد لشکر او غان بگوها
 محصر گشته و امیر سور عتیش بقلعه رفت و هر گاه که فرصتی یافت

میدان قال می آمدند چون مواضع حصیر داشتند لشکر ایشان
 زود میبشید و در آن صحرای عسرت و دست داد جناح لشکران از تو
 در رحمت بودند چون مدت خاصه تمام شد او غایبان استمداد
 از جانب شاه محمود نمودند از اینجاست که با جمعی از معاویت
 امیر سوره غنیمت نامزد گشت چون بحوالی کرسی رسیدند شاه نجفی صلح
 در میان آمد و به پنهان کتابی ارسال کرد ایند مشتمل بر اظهار بیگانه
 با قدام این حرکات و التماس عفو و عنایت از عزم بزرگوار شاه شجاع
 بخط اشرف این کتابت در جواب قلی فرمود طولی الله عنی معلوم
 کند که مادام که آن فرزند در اخلای و بیگانهی رایج و رایج
 و آثار و علامت آن گاه حقیقه شاهد بود و حقوق کرد که
 بر خلاف گذشته است چگونگی از عقل و صورت و شفقت و عصیت
 معذور و خص تواند بود که عنایت و رحمت در بیخ قارن اما
 درین اقسام آن فرزند ما را ناغایت متردد داشته و منلوزن بیگانه
 اکنون چون میخواهد که عذر مافات بخواند و تجزیه مزاج اهل
 روزگار کرده و ضد و عرض هر کس بر سنجید پس
 بوش روی مروت ز چشم و بصران می نقاب سلامت بدست پرده
 که در طبیعت خویشتن نماند میان سخن بولد و دود و کربوه زبان
 تا که مرکب مردیست زیر آن مراد بکوش تا که نماند از ابلو حد ثانی
 تجدید عنایت و تقار از صیغه ضمیر محو کرد و بجز عنایت و شفقت

هَجِ نَقَشِي تَمَانِيَه پَدْت يَا كِه نَوَبِتِ صَلَحَتِ وَدُوشِي وَ عَنَابِتِ
بَشْرَطِ اَنَكِه نَكُو شِرَازِانِ جِه رَفْتِه حِكَايَتِ بَدِي زِي مَعِي سَطَهْرِي بَايَدِ بُوَدُو
بَابِ اَنْدِيْشِه نِيكُوِي بَايَدِ كَرْدِ وَ اَلْوَفُوِي مِنْ اَللّهِ وَ اَلسَّلَامُ مُقَارِنِ اِيْنِ حَوْتِ
زَحْمَتِ دَرْدِ يَايِ بَا جِنْدِ اَلْمُرْدِ كِرِ ضَعْفُ اَلْمَعْهُودِ بِاَحْوَالِ بَادِ شَاهِ
دَسْتِ دَاذِه بُوَدِ يَكْدِ وَ مَنَزَلِ بَا زَبْسِ نِي شِسْتِ اَعْدَا ضَوْرِ ضَعْفِ كَرْدِ نَدِ
اَلشَّجِيكِ رَا بَرَا فَرُو خِشْتِه عَسَا كِرِ مَدَا فَعْتِ مَشْغُولِ مِي بُوَدِ نَدِ شَاهِ
شَجَاعِ دُو مَنَزَلِ تَعْمِيْلِ نَهَضْتِ كَرْدِ نَا كَا اَز عَيْبِ عَلِي حُجْفِه اَز جَانِبِ
مَدِيْنِه حَضْرَتِ سَالَتْ صَلَّى اَللّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِيَا وَرْدِ نَدِ شَاهِ شَجَاعِ دَر
اِعْتِصَامِ بَرَانِ زِدِ وَ اَنِ مَنَازِلِ كِه نَا خِيْرِ وَا قِعِ شَدِه بُوَدِ بِيَكِ مَنَزَلِ كَرْدِ
وَ اَخِيْرِ بَرِ سِرِ اَحْشَامِ هَسْرَانِ رَا نَدِ اِيْشَانِ زَا اِحْجَالِ نَمَانَدِ كِه كَحْصِي اَلنَّجَاحُ كُنْتِ
اَكْثَرًا مَرَا وَ سَرْدَارَانِ مُطِيْعِ كَشْتِشْدِ وَ اَمِيْرِ سِيُوْرِ عَنَمِشْرِ بَا بَهْلَوَانِ
دَاوُدِ عُوْرِي كِه اَز سَرْدَارَانِ شِيْرَا زِ بُوَدِ مَدَدِ اَوْ اَمْنِكِ بِ قَلْعِه سُلَيْمَانِي
رَفْتِ نَدِ جُوْنِ شَاهِ شَجَاعِ بِه پاي قَلْعِه نَزُوْلِ كَرْدِ اِسْتِمَالَتْ نَامَه لِسُوْرِ
فِرْسِنَا ذِ بَهْلَوَانِ دَاوُدِ خُوْدِ رَا اَخْلَاصِ كَرْدِ وَ بَطْرَفِ شِيْرَا زِ رَفِ
اَمِيْرِ سُوْرِ عَنَمِشْرِ بَا بَرَا دَرَانِ وَ اِتْبَاعِ وَ اَشْبَاعِ لِبَشْرَفِ دَسْتُوْرِ سَرِ سِيْدِنَدِ
وَ بِنُوَازِشِ وَ تَشْرِيفَاتِ مَشْرِقِ شَدِنَدِ وَ اِيْشَانِ زَا مَلَا زِمِ كَرْدِ اِنْبِيْنِ مَعَاوَدِ
بِكُرْمَانِ نَمُوْدِ اَز جَانِبِ شِيْرَا زِ شَاهِ شَجِي بَرِ حَسَبِ مِيْعَادِ بَا اَتْفَاقِ لَشْكِرِي
جَرَارِ مُوَجِبِه بَرْدِ شُدِ اَز عَقِيْبِ اَوْ بَارِ كَشَاهِ اِيْنَاغِ وَ جَمْعِي اَز اَمْرَا
بِنَكَا مَشْرُوَانِه كَرْدِ اِيْنِدِ نَدِ دَرِ جَلُوْدِ خِرْمَه مِيَا نِ اِيْشَانِ حَا رِ بَه شُدِ

و باز گشتند نوکران شاه شجاع که از شیراز موافقت او بیرون
 آمدند بودند بیکار متوجه کرمان شدند بعد از آن شاه بجای از پرتو
 را بفرستاد جهت ملک دختر بزرگ شاه شجاع و آن القاسم
 بدو لاقاد و عقد ملک منعقد شد و سلطان پادشاه را روانه
 کرد ایندند بعد از آن شاه شجاع بهم لشیر فارس بجانب سردسیر
 متوجه شد و در چهار کعبه شاه منصور بن شاه مظفر بن محمد بن
 مظفر از پرتو بدستبوس عم رسید و با نواع عوایط مخصوص گشت
 اخبار متواری رسید که شاه محمود بالشکر بسر جاها ن فرود آمدند
 و متعاقب می رسید چون شاه شجاع لشهر بایک نزول کرد رای عالی انضاء
 آن کرد که مخالفان را از سر گشت بگذارد و بدار الملک شیراز
 روی نهاد شاه محمود چون ارتو حمله شیراز خبر یافت متعاقب
 نهضت میفرمود چون بولایت فارس رسید اخبار متواری شدند که
 پهلوان خرم انداه مشهد بالشکر گاه شاه شجاع می رسید شاه
 محمود بهادران را منع او روانه کرد ایند پهلوان خرم این معنی کرد
 اعلام شاه کرد شاه شجاع بنفسر خود بدفع ایشان متوجه شد در شب
 و مضارین طلوع آفتاب بمحرم که اندک مسافتی مانده بود و ایشان
 اول صبح بجنگ مشغول شدند و پهلوان خرم بنا بخر غایت مردانگی
 بود با بیاده و سوار بدفع و منع ایشان اقدام می نمود و بواسطه کثرت
 جانب مخالف پهلوان خرم بجانب خراب حال شد ناگاه عنبار

لشکر شاه شجاع ظاهر شد برد شمن از راه بسنه گشت و از طرف
 دیگر بواسطه رودخانه بحال عبور نمود تا آخر الامر کار مرتبه رسید
 که دو بیست سوار نامدار خود را در آب غرق کردند و باقی خانان
 متفرق گشتند **ذکر فتح شیراز** از بخارا ایات شاه
 شجاع متوجه شیراز شد چون به بول بسانزول قباد شاه محمود بعد از
 دوسه روز بالشکری چون کوه ظاهر شد روز شنبه شانزدهم ذی قعدة
 سنه سبع و سبعمائة دولتش مقابل شد آمد و خوب عجب روی
 نمود بخانچه هیچ فرقی میان دولتشکر نماند امیران مامور و غالب از مغلوب
 پیدا نمود در آن حال شاه شجاع لکر صبر و قرار پدیداخت طایفه از بها
 لشکر بر او گرد آمدند و از آن جانب نیز شاه محمود بای مردی بفرستاد
 از لشکر نیز بروجع شدند و دیگر نوبت بر همگدایگر زدند لشکر شاه
 محمود روی بشهر نهادند شاه شجاع بحوالی شیراز نزل کرد پیشوایان
 و سرداران شیراز و سرداران حوالی متفقاً لفظ معتمدان را بفرستادند
 که چون رایات بمابون نزدیک شهر بیاورند پسند ایشان در روان
 تسلیم کنند شاه محمود چون این حالات را معلوم کرد در روز یکشنبه
 بیست و چهارم ذی قعدة سنه سبع و سبعمائة بتهمیه اسباب
 عزیمت عراق اشتغال نمود و شب هنگام عزیمت کرد و اثنای راه سلطان
 عمادالدین احمد خلف نمود و بدستبوس شاه شجاع رسید و نوبت
 دیگر سیر سلطنت فارس بذات شریف شاه شجاع مزین گشت

وَبِنَفْسِ مُبَارَكٍ مُنَوَّحَةٍ مَحَلِّسِ عُلَمَاءِ كِرَامٍ وَفَضْلَاءِ اَنَا مَشْدُو
 مَوْلَانَا قَوْمِ الدِّينِ فِيهِ بَخْرٌ حَاضِرٌ يَسْتَدِ وَشَرَحَ اَصُولَ اَبْحَابِ اَنْ
 مَصْنُفَاتِ سُلْطَانِ الْعُلَمَاءِ مَوْلَانَا عَضُدِ الْمَلِكِ وَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ اَفْسَاحِ
 وَمُؤَدِّ مَسْنَدِ فَصَاحِ اِمَّاكَاتِ شَافِعِي الزَّمَانِ سُلْطَانِ الْفُقَهَاءِ فِي
 الدُّوَرَانِ مَوْلَانَا هَدَايَةِ الدِّينِ عُمَانَ كُوْ كَبَلُوْتِي مِنْ بَيْنِ فَرْمُودِ وَوَزَارِ
 رُفَرَارِ خَوَاجَةِ طَبِّ الدِّينِ سُلَيْمَانَ شَاهِ بْنِ خَوَاجَةِ مُحَمَّدِ كَالِ مُسَلِّمِ
 دَاسْتِ وَجَمُوعِ رِجَالِ بَاوْكَافَةِ رَا بَا مُرْفَةِ اَلْحَالِ كُشْنَدِ وَدُوْر
 بَرُوْدِ مَرَاتِبِ عِلْمِ اَوْ فَضْلًا اَفْرُوْدَهٗ مِيكَسْتِ وَدَرَجِيَّتِ بَرُوْرِي سَخِي حَمِيْلِ
 مِيْفُوْدِ مَوْلَانَا عَمَاتِ الدِّينِ كَبِيْرًا مِيكَسْتِ فَرَسِيَادِ نَادِرَانَ جَا خَانِقَا
 جِهَتِ مَحَاوِيْدَارِ اِحْتِلَابِ كُدُوْرَمِيْنِ بِاَنْ جِهَتِ مَرْقَدِ شَاهِ نَخُوْدِ وَ
 دِيُوْلِيَّتِ هَرِ رَدِيْبَارِ حِيْبِ اَخْرَاجَاتِ قَسْلِيْمِ مَوْلَانَا مَاءِ مَسَارِ اِلَيْهِ كَرْدِ
 وَابِ زَمَانِ اَنْ حَصِيْرِي مَرُوْدِ سَهٗ سُبْحَاعِ مَعْرُوْفِيَّتِ وَاَنْ حَانِقَا دَرَجِيَّتِ
 كَعَبَهٗ اَسْتِ وَمَعْمُوْرِيَّتِ وَبِرِ وِرْدَانِ دَرِ اَبْحَا مُوْطَرِ اِنْدِ جُوْرِ تَمَامِ شُدَايِنِ

دُوْبِيَّتِ عَزِيْبِي بَرْمُوْدِ بِدِيَسْتِ
 بَابِ الصَّفَائِيَّتِ الرَّزِيَةِ الصَّفَا لِمَنْ هُوَ صَفِيٌّ فِي الْوَدَادِ مِنَ الْفِطْرِ
 سَاعِيٌّ اَلْعِدَارُ بِالْمَلِكِ وَالْعِيْسَى وَكَبِيْرُ نَصِيْبِ مَرْتَسِكِ الْعُدِي
 وَدَرَسْنَهٗ سُنْعِيْرِي وَسَعْمَانَهٗ بِاَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ الشَّاهِرِ بِاللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي
 اَبِي مَكْرَانَ شَيْخِي بَعِيْتِ كَرْدِ وَدَرِيْنِ مَبَاهِيْتِ عِلْمِ اَرْسَالَاتِ نُوْشْنَهٗ اِنْدِ
 جُوْرِ دَرْمَلِكِ وَارْسِ مَضَكِي كَسْتِ دَرَسْنَهٗ تَمَانِ وَسَبِيْرِي وَسَبِيْمَانَهٗ

عزیمت اصفهان شاه محمود رسول و در سائل روانه کرد منحل بر آنکه چون
 این بند سیر از بطرح ریخت و محاصره بنیجامید اگر غلام شاه شجاع
 این مملکت بر من مسلط دارد ز پادشاهی الطاف و کهن بر وری خواهد
 بود شاه شجاع از دست روز بازگشت و بیشتر رفت و میان ایشان
 تمصاحت انجامید بعد از آن که هوا بگردید از دشت رون خویش
 شیرانشد چون دویسه ماه از این حکایت بگذشت حار سلطان
 دختر امیر کجسر و پسر شاه محمود اینجو که نزد شاه محمود بود شخصی را
 پایلا کرد و مکتوب به پیش شاه شجاع که اگر موک نماید بدین عرف
 رسد شهر بسیار و شاه محمود را بسته تسلیم کند و اظهار دود
 و محبت و هوا خواهد کرده و مبالغه در عزیمت عراق نموده چه
 عز فرست که از پسر زلشکری اینو با هو دج دختر سلطان او نیز خواهد
 رسید شاه شجاع دیگر بانه موجب اصفهان شد و در حوالی شهر
 نزول فرمود خان سلطان هر روز کسی را بر روز میفرستاد و خوبان
 لشکر مقابله میکرد شاه محمود جماعتی از اکابر و مستنسخ اصفهان به
 پیش برادر فرستاد و بجز پیش آمدن مبنی تحت آنکه اگر عرض یاد شاه
 است که این ولایت بگذریم و از گوشه بدر قوم بفرمایند و اگر می یابند
 که ملازم ما شتم اشارت رود تا همچون دیگر ملازمان گریزند
 و اگر این مملکت خراب را به این برادر دارانی داشته است عنایت
 در بیخ ندارد و این گوشه را بدین بگذارد شاه شجاع چون حال بفرمود

افزود

د

بدید خاطر شریکایت متعلق برادر شد و ترجم فرمود و طلب ملاقات
 کرد برادران مدیکر را بدیدند و عهدی مجدد در میان گرفت و
 بعد از آن مراجعت با دارالملک نمود و در آن سال خواجه قطب
 الدین سلیمان شاه را بگرفت و مجبور کرد ایند و بسرا و امیر عیاش
 الدین محمود را میل کشید و بکرمان فرستاد که شهر بند باشد و خواجه
 قطب الدین سلیمان شاه از حبس بگریخت و با صفهان رفت شاه
 محمود وزارت بوی داد و شاه شجاع وزارت بشاه حسن پسر شاه محمود
 سید معین الدین اشرف بزدی تفویض کرد چون خان سلطان مجبور
 که بکشت اشقام عم خود امیر شیخ و خویشانش خود مظفر با ترا
 از میان براند پیوسته کنایت و پیلاک بشیر از روانه کرد ایند و
 محراب شاه شجاع با سنج اصرار می کرد و در آنجا مکتوبات می آمد و می
 بواسطه آنکه رعیت بچاره خرب می شدند شاه شجاع در توقف
 می انداخت خان سلطان بچیل دیگر حمل بر ساخت چون مدت حمل
 بگذشت پسر کین کی از آن خود بنمود که این پسر شاه محمود است
 قصه حکایات او را اعلام شاه محمود کرد ایند و بفرستاد یای او
 نمود چون محفوشند بفرمود تا او را حنبه کردند ایلیان بطرف تبریز
 روانه کرد و هود و ج شاه زاده بالشکری ابنوه بعراق آوردند و زراف
 ساخت و دیگر باره متوجه شیراز شدند چون این خبر بر سید شاه
 شجاع لشکر جمیع کرد و بجزم مقابله بیرون آمد و کلد مائیر بر شاه محمود

گرفت شمس الدین زیاد آبادی که یکی از رؤسا بود شاه محمود را
 بالشکر برداشت و از راه سینه جاه و ثبات لشکر روانه کرد ایند شاه
 شجاع بی ازین طرف بسیر راه لشکر آمد و در صحرا چاشت خوار و قیقین
 را ملاقات افتاد شاه شجاع مینه را بسطان احمد داد و مینس را بشاه
 منصور و خود در قلب با اینستاد شاه محمود یا سنا میشی کرده بر ابرامد و با
 مدیکر حمله کردند و حربی سخت واقع شد و تا خوردن یک زمان
 لشکر اصفهان منهن می شد و یک زمان لشکر شیراز شاه منصور دست
 راست شاه محمود را بمگرفت و منهنم کرد ایند و دست راست شاه
 شجاع بر منهنم شدند و چون عساکر هر دو طرف متفرق شدند بوزنه
 شاه شجاع بشیراز توجه کرد روز دیگر شاه منصور بر رسید بالشکر
 آراسته و غنیمت بسیار گرفته شاه شجاع از آمدن بشهر پشیمان
 شد و بتهیه بیرون رفتن اشتغال نمود شاه منصور التماس کرد
 که احتیاج نیست که پادشاه عنایت فرماید اگر ایشارت صادر شود
 که لشکر صاحب من بیرون آید شاه محمود را از این مملکت
 برانم لشکر آراسته از شیراز منوجه شدند شاه منصور در سر بندگی
 ازین طرف آب فروذ آمد و شاه محمود در آن طرف آب بنشست
در قتل شاه حسن و وزارت خواجہ نورانشاه
 در اثنای این حال شاه حسن مکنو بی مرض شاه شجاع رسانید که
 خواجہ جلال الدین نورانشاه و خواجہ همام الدین محمود بشاه